

اخلاق موقت دکارت و تفسیر پست‌مدرن نیچه‌ای - فوکویی از اخلاق؛ خوانش بینامتنی

علیرضا آرام*

عاطفه‌سادات میرفاطمی**

چکیده

دکارت در فرایند واکاوی معرفت‌شناختی خود، که به شک دستوری شهرت دارد، نوعی از انضباط رفتاری را با وصف موقت برگزیده است. در این توصیه‌نامه اخلاقی، بدون حاجت به مبنای فلسفی پیشین و فارغ از مضمون اعتقاد و میزان انسجام یا استحکام آن، زیستن بر مبنای اصولی مفید، مشترک، و نسبتاً ساده ترویج می‌شود. پرسش این جاست که میان این تفسیر حدافلی از اخلاق (که با تمهیدی آسان به تصدیق ضرورت اخلاق و کشف مصادیق عمده آن روی می‌آورد) با اخلاق موسوم به پست‌مدرن (که در شرایط تاریخی متأخر از تجربه‌های دکارتی و با نگاهی سخت‌گیرانه به امکان و ارزش اخلاق می‌نگرد) چه رابطه‌ای قابل‌تصور است؟ در مقام پاسخ و بر مدار خوانش بینامتنی از روابط چندلایه و متداخل میان دو راه‌برد موقت (دکارتی) و پست‌مدرن (نیچه‌ای - فوکویی) درباره اخلاق این نتیجه حاصل می‌شود که راه‌برد رفتاری موقت دکارت تبصره‌ای بر حضور اخلاق در اندیشه پست‌مدرن و رکن دوام این گفتمان است.

* دکترای تخصصی فلسفه اخلاق، گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران

(نویسنده مسئول)، a.r.aram1359@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق، گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم،

ایران، atefeh.mirfatemi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: اخلاق موقت، پست مدرنیسم، تبارشناسی اخلاق، دانش و قدرت، شک دکارتی.

۱. مقدمه

مقاله حاضر با نظر به رویکردی که امروزه بینامتنیت (intertextuality) نام گرفته است روابط قابل طرح میان دو قرائت از اخلاق را بررسی می‌کند؛ دو قرائتی که هرچند از حیث ادوار تاریخی در وضعی متفاوت جای می‌گیرند، اما پی‌رنگ‌های حاکی از شباهت میان این دو عصر تاریخی و متون مرجع آن‌ها نیز قابل تصدیق است. اهمیت موضوع تحقیق به شرایط نسبتاً مشابه میان زمانه دکارت و اوضاع فلسفه در عصر حاضر بازمی‌گردد که در هر دو فصل از تاریخ اندیشه بدگمانی عمومی به بنیان متافیزیک رواج داشته و اصل حاجت یا قابلیت اتکا به فلسفه با تردید مواجه بوده است. دکارت در شرایطی که با شک دستوری خود بنیان تفکر متافیزیکی زمانه‌اش را دگرگون می‌ساخت و طرحی نو می‌نگاشت، برای گریز از حیرت عمومی و رفتاری، به نوع خاصی از کنش اخلاقی اشاره کرد و آن را با عنوان اخلاق موقت شناساند. در این نوع اخلاق، بدون حاجت به مبنای فلسفی پیشین و فارغ از مضمون اعتقاد و میزان انسجام یا استحکام آن، زیستن بر مبنای چند اصل ساده و مفید ترویج می‌شود. این درحالی است که امروزه و تحت‌عنوانی رایج به نام وضعیت پست مدرن بدبینی سراسری به تحصیل مبنای فلسفی استوار رواجی چشم‌گیر یافته است، به نحوی که برخلاف عصر و مشرب دکارتی که شک را منزلی موقت برای ایصال به یقین می‌شناخت، گفتمان پست مدرن به شک خود یقین کرده است و با پذیرش همین وضعیت متلاطم فکری به تأمل اخلاقی و حتی به وضع احکام زیستی - اخلاقی عمدتاً سلبی روی می‌آورد.

بنابراین، در کنار شباهتی که از حیث سیطره شک بر نظام دکارتی و بر وضعیت پست مدرن قابل تشخیص است، شدت و پایداری این شک در مورد اخیر چشم‌گیرتر است. همان وضعیتی که لیوتار در توصیف آن نوشت: «من با ساده کردن بیش از حد پست مدرن را به منزله بی‌اعتقادی و عدم ایمان به فراروایت‌ها توصیف می‌کنم» (لیوتار ۱۳۹۴: ۵۴). این یقین گم‌شده و البته مقبول (که مطلوب بودن آن جای حرف دارد) را بودریار چنین شرح داده است: «همه مدعی "درواقعیت بودن" اند، اما آزمون واقعیت (واقعیت آزمایی) قطعیتی ندارد. هیچ چیز در واقعیت رخ نمی‌دهد» (بودریار ۱۳۹۳: ۱۱۵). پرسش این جاست که با

ملاحظه این دو گفتمان، که جهات شباهت و افتراقشان بیان شد، چه رابطه‌ای میان اخلاق موقت دکارت با تفسیر پست‌مدرن از اخلاق قابل‌تصور است؟ در واقع، اگر شک دستوری دکارت و شک پایدار در اندیشه پست‌مدرن از جهت مذکور متفاوت‌اند، گسترده‌ای این تفاوت به حوزه اخلاق و طرح پرسش از روابط به‌روزشده این دو بافت فلسفی در ساحت اخلاق چه نتایجی را نشان می‌دهد؟ طبق بیان آغازین این فراز، پاسخ به پرسش موردنظر از مجرای خوانش بینامتنی جست‌وجو خواهد شد.

از نگاه نگارنده، اهمیت خاص پژوهش در موضوع موردبحث این است که نخست، گفتمان پست‌مدرن در جامعه فلسفی ایران و جهان گسترش قابل‌توجهی دارد و حتی فراتر از موضوعات فلسفی محض در بستر ادبیات، هنر، اجتماع، و سیاست نیز تأثیرات دامنه‌داری را بر جای نهاده است؛ دوم، موضع شک‌گرایی و نسبی‌باوری، که عمدتاً ریشه در تأملات دکارت دارد، هم‌چنان از موضوعات موردبحث در حوزه معرفت‌شناسی است؛ سوم، نقش اخلاق در زندگی انسان‌ها و ضرورت پژوهش در مبانی و مبادی اخلاق، در جهت تنقیح اصول اخلاقی پایدار، موضوع توجه نگارنده بوده است. در نتیجه، به سبب تأثیرات نظری و عملی اخلاق‌گرایی و اخلاق‌شناسی، بازخوانی اخلاق موقت دکارت که در وضعیت شک‌گرایی معرفتی تجویز شده است، به‌ویژه در مقایسه با وضعیت متمایل به تردید در عصر پست‌مدرن، می‌تواند در تشخیص و تعیین منزلت اخلاق برای زمانه حاضر مؤثر باشد. چنان‌که می‌دانیم، اصطلاح بینامتنیت از سوی ژولیا کریستوا، به‌عنوان یکی از متفکران مشهور پست‌مدرن، وضع شده است؛ البته، همین اصطلاح هم دست‌خوش تغییر بوده و از تفاسیر مختلف مصون نمانده است، اما در متن حاضر، به‌عنوان رابطه‌ای تعریف می‌شود که طی آن «از یک نظام نشانه‌شناختی به نظامی دیگر منتقل می‌شویم» (McAfee 2006: 26). بنابراین، با بررسی نظام فکری دکارت و با تحلیل نشانه‌هایی که این نظام در حوزه اخلاق عیان می‌کند روابط متداخل این نشانه‌ها با وضعیت اخلاق در متون مرجع پست‌مدرن را بررسی می‌کنیم؛ روابطی که از دلهره تنیده در مکتوبات دکارت درباره شأن خاص اخلاق خبر می‌دهند و گویی متن دکارتی هم‌چنان برای فیلسوفان پست‌مدرن هشداردهنده است. در جانب مقابل نیز می‌توان تصدیق غیرمستقیم موضع دکارتی (اخلاق موقت) را در وضعیت پست‌مدرن و در متون مرجع آن بازشناخت.

گفتنی است که با نظر به کثرت عددی متفکران پست‌مدرن و ملاحظه تنوع محتوایی آثار آنان انتخاب فیلسوفان خاص و تمرکز بر آثار آنان، که از الزامات مقاله‌نویسی است،

دشوار می‌نماید. با این حال، به نظر می‌رسد که می‌توان نیچه را به‌عنوان نخستین بت‌شکن اخلاق در اواخر عصر مدرن شناخت و از همین منظر نیچه‌ای‌ترین فیلسوف دوران پست مدرن را در امتداد میراث این متفکر آلمانی قرائت کرد. با توجه به اصطلاح تبارشناسی، که مجعول و مورد علاقه نیچه در تأملات اخلاقی اوست، با تمرکز بر همین تعبیر، به تأملات تاریخی - تبارشناسانه فوکو منتقل می‌شویم؛ تأملاتی که در گستره‌ای از روابط متراکم میان دانش و قدرت، و نیز با پی‌گیری نقش انضباط مدنی در تحمیل اخلاق جنسی، تکثیر درمانگاه، و تشدید مراقبت در سامانه حیات بشری گسترش یافته است. به این ترتیب، با تمرکز بر آرای نیچه و فوکو، می‌توان تصویری گویا و عمدتاً منفور از اخلاق را در گفتمان پست‌مدرن این دو تن بازشناخت؛ تصویری که در آن اخلاق از منزلت قدسی، عقلی، عاطفی، و خلاصه از هر سویه امیدبخش فاصله می‌گیرد و با خوانش تبارشناسانه اینان به پدیده‌ای مجعول در جهت اعمال قدرت برتر مبدل می‌گردد. به این ترتیب، روابط موجود یا مستتر میان دلهره دکارت از رعایت اخلاق در همه حال، و از جمله در زمانه تردید، با جهان یقین‌زدوده پست‌مدرن و تلقی منفی - تهاجمی آن از اخلاق پرسشی قابل طرح است که پاسخ آن در سطور آتی ارائه خواهد شد، با این توضیح پایانی که در سراسر این متن منظور نگارنده از وصف پست‌مدرن دامنه‌ای مشترک از نگرش نیچه و فوکوست و هرکجا تمایزی میان این دو متفکر باشد به نام خاص آن‌ها اشاره خواهد شد.

۲. طوفان شک و رواق اخلاق = شک دستوری و اخلاق موقت دکارت

دکارت در مکتوب مهم خود، گفتار در روش راه‌بردن عقل، به اصول رفتاری خاص که مخصوص دوران شک تا زمان حصول معرفت یقینی‌اند اشاره کرده است. این اصول باید هم‌راه جوینده معرفت باشند تا در این وضعیت دشوار از حیات فکری مانع حیرت رفتاری و بلا تکلیفی اخلاقی باشند. دکارت با توضیحاتی مختصر اما گویا این اصول را طی چهار عنوان ترسیم می‌کند، که خلاصه آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) پیرو قوانین و آداب کشور خود باشم و دیانتی را که خدا به من داده پیوسته نگاه دارم. در امور دیگری که دین سکوت کرده پیرو عقاید معتدل و دور از افراط/تفریط باشم، که عقاید معتدل در عمل آسان‌تر و برحسب ظاهر بهترند؛ ب) هر قدر که می‌توانم در کار خود استوار باشم، چنان‌چه شک و تردید را جدی نگیرم، مانند مسافری که میان بیشه‌زار حیران مانده و حرکت نوسانی به این طرف و آن طرف او را حیران‌تر می‌کند، من نیز نباید

اخلاق موقت دکارت و تفسیر ... (علیرضا آرام و عاطفه سادات میرفاطمی) ۵

هر دم تغییر مسیر دهم، بلکه بهتر است که یک راه را برای خودم برگزینم و در آن استوار بمانم. این مسیر اگر هم به مقصد نرسد دست‌کم از سرگردانی و ماندن در بیشه‌ای با احتمال فراوان خطر بهتر است. در هر صورت، باید دانست که این شجاعت در طی طریق بهتر از سستی و ضعف در انتخاب مسیر است، که پشیمانی حاصل از آن هم به مراتب کم‌تر از حیرانی پایدار ضعیفان است؛ ج) همواره برای غلبه بر نفس خویش بیش‌تر بکوشم تا برای غلبه بر روزگار، یا برای تبدیل آرزوهای خود بیش‌تر بکوشم تا برای تغییر در گیتی. در واقع، اگر ضرورت‌شناسی و تمکین از قوانین طبیعت را فضیلت بدانیم، آن‌گاه از این‌که مثل مرغان بال و پری برای پرواز نداریم، یا مانند الماس پیکره‌ای مانا و فسادناپذیر نیافته‌ایم، در حسرت نخواهیم نشست؛ د) در متمیم اصول فوق و به‌عنوان نتیجه حاصل از آن مقدمات لازم است تا از میان کارهای متعارف مردم، با رجوع به عقل و معرفت خویش، بهترین را برگزینم، به‌نحوی که مثلاً در موقع کشف اختلاف میان آداب و رسوم ملت‌ها آن‌چه را که به فرهنگ موروثی خود نزدیک‌تر می‌یابم ترجیح دهم (دکارت ۱۳۸۵: ۶۱۸-۶۲۱).

چنان‌که مشاهده می‌شود، دکارت بر اصولی خاص تکیه می‌کند تا دوران شک و تردید معرفتی را بدون سرپناه اخلاقی پشت‌سر نگذارد، که گویی از نگاه او نمی‌توان زندگی عملی را بدون مرام‌نامه‌ای، هرچند موقت، به‌سامان رساند و در تلاطم مباحث فلسفی (که دکارت در گام‌های آغازین بازسازی آن بود) از حیث عمل حیران ماند. به همین جهت، در سطور پیش از طرح اصول چهارگانه فوق از سوی دکارت، ضرورت انتخاب این اصول یا اصل حاجت او به اخلاق اصطلاحاً موقت بر این مبنا مدلل شده است:

هم‌چنان‌که هرگاه کسی خانه‌ای دارد و می‌خواهد آن را نو کند پیش از دست‌بردن به این کار هرآینه آن را می‌کوبد و مصالح فراهم می‌سازد و معمار می‌یابد یا خود، فن معماری می‌آموزد و با دقت تمام طرح می‌ریزد؛ اما باین‌همه نمی‌تواند قانع شود، بلکه ناچار از پیش خانه‌ای آماده می‌کند که هنگام ساختمان بتواند در آن به آسایش زیست نماید، بر همین سان، چون مرا عقل بر آن داشت که در عقاید خود مردد باشم، برای این‌که در اعمالم باری در تردید نمانم و بتوانم تا ممکن است به خوشی زندگی کنم، یک دستور اخلاقی موقت برای خود برگزیدم، و آن مبنی بر سه چهار اصل بود (همان: ۶۱۸).

گویی دکارت به این نکته توجه دارد که در هنگام شک نمی‌توان افعال حیاتی و روزمره را تعلیق کرد یا تن به افعال تصادفی داد. هم‌چنین، به‌لحاظ روانی هم نمی‌توان تفلسف مفید

را با اضطراب درونی ادغام کرد. بنابراین، باید پیش از نوسازی فکری سرپناه زیستی را مهیا کرد. آن‌گونه که نظام فکری این فیلسوف نشان می‌دهد، حوزه اخلاق در اندیشه دکارت مربوط به فعالیت‌ها و انفعالات نفس آدمی است، به همان نحوی که تفکیک میان فعل روح و فعل جسم در اخلاق دکارتی اهمیت یافته (Hoffman 2009: 185) و این تفکیک به تفاوت بنیادین میان روح و جسم در تفکر دکارتی بازمی‌گردد (Skirry 2006: 162). بنابراین، میان دو ساحت روح و جسم تفاوت اساسی برقرار است، به نحوی که امور پست لایق ساحت جسمانی‌اند (Clarke 2005: 110-120). طرح این پرسش که دکارت در افتراض اخلاق موقت به این مبانی فکری متأخر خود توجه داشت است یا خیر خارج از مقصود این نوشتار خواهد بود. اما اجمالاً می‌توان نوعی شباهت میان دو بخش از حیات فکری او را بازشناخت و در جهت استحکام مبانی اخلاق موقت تفسیر کرد؛ به این بیان که دکارت حداقلی از سلامت اخلاقی را برای حیات فکری و اندیشه فلسفی لازم دانسته است. به این ترتیب، اخلاق موقت او نه صرفاً برای پیش‌گیری از حیرت عملی و رفتاری، بلکه به همان اندازه یا اندکی کم‌تر/بیش‌تر به‌عنوان راهی برای مهار انفعالات و دست‌یافتن به سلامت پایدار در دوره موقت شک برگزیده شده است. با این‌همه، حاکمیت اصول موقت معرفتی است، نه زمانی. مادامی که معرفت یقینی تحصیل نشده باشد، رویکرد موقت به اخلاق تداوم خواهد یافت (به‌نیافر ۱۳۹۸: ۷۸). در واقع، می‌توان گفت: «دکارت کاملاً به همان معنای موردنظر احتمال‌گرایان بدان قائل می‌شود که پیروی از آنچه محتمل است نه تنها به احتمال، بلکه «به‌یقین درست» است» (ریتر و دیگران ۱۳۹۴: ۱۳۳). وجه تمایز و بلکه امتیاز اندیشه دکارت با آنچه در مورد اندیشه پست‌مدرن خواهیم یافت در همین رویکرد، یعنی در «صحت پیروی عملی از امر محتمل»، در نظام دکارتی است؛ به این معنا که دکارت موقت بودن را «در اتصال به روش خودش» و برای سازگار کردن پیشرفت علمی - معرفتی با کنش خیر اخلاقی ترتیب داده است (Bagley 1996: 673).

البته، دکارت در تأملات اخلاقی‌اش که می‌تواند در پیوند با همین اصول اخلاق موقت قرائت شود اوصاف اخلاقی را به شرط عاری بودن از مباهات و تفاخر، که ردیلت‌اند، ذیل عنوان فضیلت می‌شناسد. با این‌وصف، نقش نیت در هنجارشناسی دکارتی برجسته خواهد شد (Reuter and Frans Svensson 2019: 200). شاید از همین منظر بتوان اخلاق موقت را به‌سبب نیت اخلاقی ملازم با آن از موارد مطلوب در نظام اخلاقی دکارت شناخت، که تمسک به آن در عصر حیرت در شمار فضایل مطلوب دکارت بوده است. در تأملات و در

اخلاق موقت دکارت و تفسیر ... (علیرضا آرام و عاطفه سادات میرفاطمی) ۷

بخش اهدای کتاب آورده است: «هرگز نمی‌توان ملحدان را به هیچ دینی و درواقع می‌توان گفت به هیچ فضیلت اخلاقی معتقد ساخت» (دکارت ۱۳۸۴: ۱۳). او، هم‌چنین، درمورد انسان می‌گوید:

هرقدر امر خیر و صحیح را با وضوح بیش‌تری ادراک کند آن را با میل و رغبت بیش‌تر و در نتیجه با آزادی بیش‌تری انتخاب می‌کند و [اراده‌ او] فقط موقعی در حالت تساوی است که نمی‌داند کدام امر صحیح‌تر یا بهتر است (دکارت ۱۳۹۳: ۴۹۹).

هم‌چنین است بیان دیگری از او که: «کردار نیک بسته است به فهم درست» (دکارت ۱۳۸۵: ۶۲۱). این همه نشان می‌دهد که در اندیشه دکارت میان اندیشه و عمل رابطه‌ای متقابل برقرار است. بنابراین، اخلاق موقت نیز به‌عنوان جزئی متصل به اندیشه دکارت، هرچند اندیشه‌ای گرفتار شک و تردید، تفسیر می‌شود. در این میان، تعلق دکارت به فرامین دینی هم مشهود است که در نخستین اصل اخلاق موقت بدان اشاره شده است. اما شاید بتوان گفت آن چه در اخلاق موقت دکارت بیش از سایر اصول برجسته می‌شود توجه او به رویکرد رواقی است، هرچند این رواقی‌گری به‌صورت موقت و مقید به دوره شک است، که تفاوت میان مشرب پایدار رواقی و مشرب موقت دکارتی در همین نقطه نمود می‌یابد. دکارت در سومین توصیه موقت خویش گونه‌ای از حیات اخلاقی را پیش‌نهاد کرده است که در قلب آن رغبت و رضایت به قوانین طبیعت و پذیرش محدودیت‌های زیستی به‌مثابه فضیلت تفسیر شده‌اند. درواقع، غلبه بر نفس آسان‌تر از شورش علیه طبیعت است، که گویی از همین منظره به محیط می‌نگرد و از خیالات خام فلسفی فاصله می‌گیرد، تا انسان را در حد و قواره انسانی او به رسمیت بشناسد و در همین مقیاس واجد مسئولیت معرفی کند. در موقعیتی که دکارت هنوز فاقد نظام اخلاقی مدلل جدیدی است، به همان سیاق، فاقد دلیلی برای برهم‌زدن نظم و وضع موجود است. در این‌جا، سویه‌ای آگاهانه و حتی مدلل جریان دارد که ضمن فراخواندن به کنش حداقلی اخلاق، او را به سمت این بی‌کنشی و توقف اعمال بی‌محابا سوق داده است. هم‌چنین، رهاوردی که دکارت در دوران پساشک از حیات فکری خود عرضه کرده است هم‌چنان بر محدودیت قوه شناخت انسان گواهی می‌دهد، که البته این محدودیت درباره اصل وجود انسان به‌عنوان «من» متفی بوده و درهرحال سوژه‌ای اندیشمند عهده‌دار درک و سنجش معارف انسانی خواهد بود.

به این ترتیب، دکارت با خودآگاهی از دوران تردید فکری اخلاقی وابسته به مختصات همین دوران را توصیه کرده است؛ اخلاقی که هم‌زمان با اتصاف به عنوان موقت به سایر اجزای اندیشه دکارت متصل می‌ماند و با این مبنای دکارت که میان اندیشه و عمل رابطه‌ای از نوع تأثیر و تأثر برقرار است (شاید همان تلقی پیشاهیومی از رابطه باید و هست) سازگار می‌افتد. آیا در عصر پست‌مدرن که استحکام متافیزیک به‌نحوی پیوسته خدشه‌دار گشته و منزلت اخلاق موقتاً هم ترمیم نمی‌شود می‌توان به همین پیوند اندیشه و اخلاق، هرچند به‌قید موقت، امید داشت؟ به‌ویژه که در عصر حاضر اخلاق موقت دکارت با نظر به پیوند «علم و زیست‌جهان» (ریتر و دیگران ۱۳۹۴: ۱۳۳) بازخوانی می‌شود و این بازخوانی در نقاطی مهم در تقابل با اخلاق‌شناسی پست‌مدرن قرار دارد.

۳. خُلق والا در تبارشناسی قدرت = تبارشناسی اخلاق در خوانش

پست‌مدرن نیچه و فوکو

اگر اخلاق دکارتی به‌عنوان یک راه‌حل یا وضعیت اضطراری و در‌حال موقت ملاحظه می‌شود، اخلاق پست‌مدرنی که به‌عنوان میراث نیچه و فوکو شناخته می‌شود با پذیرش اولیه تردید معرفت‌شناختی از این موقعیت فراتر می‌رود و تردید اخلاق‌شناختی را به یقین متصف به اخلاق‌ستیزی می‌کشاند. در این نگاه، اخلاق‌گرایی معادل با سلطه‌پذیری و انقیاد در برابر گفتمان قدرت است، که راه خروج از این انفعال را باید با شکستن بت‌های اخلاق عمومی و رایج هموار کرد. در واقع و برخلاف موضع دکارتی، گفتمان پست‌مدرن اخلاق به این نقطه می‌رسد که نه‌تنها در زمانه تردید نیازی به اخلاق موقت نیست، بلکه با پذیرش تردید به‌عنوان یک وصف معرفت‌شناختی گریزناپذیر «باید» از مرزهای اخلاق عمومی، هرچند به‌قید موقت، گذر کرد و اخلاقی عمدتاً سلبی / تهاجمی را در تقابل با نظم و نظام سفته‌پرور و نخبه‌کش بنا نهاد.

در جهت شکستن همین بت‌ها و سنت‌هاست که نیچه بنیان اخلاق را بر تعلیم ابرمرد بنا می‌نهد؛ همان الگوی واپسین خُلق سروران، که با حضور در متن اجتماع آن‌چه را خودش پسند کرده باشد به‌عنوان معیار زندگی برمی‌گزیند و به دیگران هم سرایت می‌دهد. ابرمرد تابع هیچ اصل پیشین یا ضرورت ماتقدم نیست، بلکه هر ضرورت برحسب شناخت و تصدیق او به قاعده حیات تبدیل می‌شود و این چنین ارزش‌ها نه از هیچ مرجع خارج از خویشتن فردی ابرمرد، بلکه تماماً بر اثر انشا و حکم او ضرورت می‌یابند. از همین منظر

است که نیچه رابطه زشت و زیبای اخلاقی را بر مدار پسند انسان آرمانی خویش تبیین کرده است: «هیچ چیز زیبا نیست، تنها انسان زیباست ... بی درنگ بیفزاییم: هیچ چیز زشت نیست، مگر انسان تبهگن ... این جا نفرتی بیرون می زند: نفرت از چه؟ جای هیچ شکی نیست، نفرت از پستی گرفتن نوع خود» (نیچه ۱۳۹۶: ۱۱۹-۱۲۰). درحقیقت، نیچه به انسان والا چشم دوخته است؛ انسانی که از مرز اخلاق به معنای هم‌زیستی با عرف و اجتماع فراتر می رود و زشت و زیبای مقبول خود را مقوم نوع انسانی خویش و نشان دهنده منزلت اشرافی افراد خاصی از این نوع می‌شمارد.

در تقابل با این انسان های والا که زشت و زیبای مطرود و مقبول آنان معیار رد و پذیرش اخلاق است، نیچه بر فلسفه و حکمت و دین‌داری دوران خویش را قرار داده و بدان تاخته است. او پیروان این افکار را اسیر دام قانون‌گذارانی خوانده که جبن و فرومایگی و تردید را بر صدر احکام اخلاقی نشانده‌اند و به‌نام اخلاق خلایق را اسیر می‌کنند. درعوض پناه‌جستن به منزلگاه اخلاق برای عبور از دوره تردید، نیچه به ابرمردی می‌اندیشد که باید بر همه این موانع غلبه کند و خویشتن را بر رأس حکم و حکمت اخلاق بنشانند. قبل و بعد از زیست اخلاقی و حتی مقارن با این زیست ابرمردانه، حقیقت معرفت‌شناسانه هم در لحظه اراده و تصدیق همین والاتباران به‌بار می‌نشیند و الزامات مربوط به باید و هست وضع می‌شود. درواقع، نه‌تنها اخلاق وابسته به خواست انسان (ابرمرد) است، بلکه حقیقت نیز قوام و اعتبارش را از تأیید همین مردان تحصیل می‌کند. در تضاد با این ابرمردان، نیچه انسان مدرن را «جانور خانگی» خوانده است (نیچه ۱۳۹۳: ۸۱). همین منظره خوف‌ناک از ریشه‌های اخلاق‌مداری انسان را در بیان دیگری از او درمی‌یابیم که این بشر «وجدان نیک را از آن‌رو بهر خویش بر ساخته است که یک بار هم که شده از سادگی روان خودش لذت برد»، چراکه اساساً اخلاق دروغ‌پردازی پیچیده‌ای است که تنها در سایه آن می‌توان از دیدار روان لذت برد (نیچه ۱۳۹۴: ۲۹۷).

باین‌وصف، از منظر نیچه باید بُت اخلاق رایج را شکست و هم‌چون ابرمرد به احکامی که ساخته و پرداخته خویشتن انسانی است عمل کرد. این ایده‌های نیچه که بر محور نفی اخلاق رایج و قبل‌از‌آن بر مدار نفی هرگونه الزام پیشین برای ابرمردان بنا شده است تأثیر گسترده‌ای در جهان غرب برجا نهاده است. یکی از مهم‌ترین تأثیراتی که ایده اخلاق نیچه‌ای باقی گذاشته در آرای میشل فوکو قابل‌رؤیت است. فوکو نیز محور مباحث خود را بر اراده قدرت در مفهوم نیچه‌ای آن نهاده و تاریخ را عرصه قدرت و کش‌مکش میان اضداد

و نهایتاً روایتی از غلبه فاتحان و تاریخ‌نگاری آنان به سود خودشان تفسیر کرده است. از پی این تفسیر اخلاق‌گریزانه از ماهیت اخلاق، نه تنها به زیست موقت در پناه اخلاق (مطابق با دغدغه دکارت) حاجت نیست، بلکه در جهت نفی این گونه از اخلاق آنارشیسم جای خود را باز می‌کند و به‌عنوان راهی برای گریز از محبس تمدن (که این تمدن در حقیقت حاوی خودکامگی زورمندان است) توصیه می‌شود. از همین چشم‌انداز، فوکو هم‌نوا با نیچه سخن گفته و درباره رواج نوعی از گفتمان مدعی اخلاق، که آن روی سکه اش لبریز از خطا و ساده‌لوحی است) هشدار می‌دهد؛ گفتمانی که لذت زندگی را به‌نحو دائم یا موقت از انسان دریغ می‌کند و با واژه‌های فریبنده او را تحت‌انقیاد قدرت می‌نشانند (فوکو ۱۳۹۹: ۷۷). بنابراین، در یک خوانش نیچه‌ای - فوکویی، اخلاق موقت دکارت در حکم تمکین به وسوسه این نظام‌واره ضدبشری و معادل با مقیدکردن آزادی انسان و زدودن لذت از حیات اوست.

به‌بیان‌دیگر، تأمل فوکو در موضوع اخلاق به‌روزرسانی کلام نیچه است. در تقابل با حیات اخلاقی جهان‌شمول (دائم یا موقت)، فوکو یک اخلاق زیستی - محلی را که حاوی خوش‌باشی و زیبایی در حیات فردی باشد توصیه کرده است؛ یعنی همان موضع نیچه که بر آزادی و کام‌جویی انسان در حیاتش تأکید می‌کند. فوکو، با نظر به مفهوم هم‌گونی در اجتماع انسانی، موضع خود را چنین تقریر کرده است: «هم‌گونی دارای یک الگوست: عنصری اصیل و زاینده که رونوشت‌های همواره فرودست‌تری از خود را نظم و ترتیب می‌دهد» (فوکو ۱۳۹۶: ۴۹). در واقع، اخلاقی که از مرجعیت عرف و اجتماع صادر می‌شود و دکارت رعایت آن را برای عبور از سرآشوبی شک‌ضروری می‌خواند از نگاه نیچه‌ای فوکو در حکم یک الگوی هم‌گون‌کننده است که با نفی فردیت و اراده از انسان او را تحت‌انقیاد گفتمان قدرت می‌نشانند. این تقریر منفی یا هشدارآمیز در مهم‌ترین اثر نظری فوکو که ظهور و افول معارف بشری را تبیین می‌کند به این بیان صراحت یافته است: معرفت‌شناسی به‌عنوان یک پدیده تاریخی بر ذهن و ضمیر انسان تسلط می‌یابد و خواسته اربابان قدرت را در زورق گفتمان‌های علمی و فلسفی به مخاطب تحمیل می‌کند (فوکو ۱۴۰۰: ۴۶۱). در نتیجه، با نظر به تاریخ حیات انسان، سرکردگی اصحاب قدرت در آن نمایان است و به همین دلیل، به‌باور فوکو، «مطالعه این تاریخ گفتمان‌ها به‌منزله مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها [ی ضدبشری] ناراحت‌کننده است» (فوکو ۱۳۹۷: ۳۰۱).

در شرایطی که به‌تقریب می‌توان گفت نیچه به‌عنوان نیای تفکر پست‌مدرن شناخته شده است، میراثی که او بنیان‌نهاد با واکنش‌هایی در عصر پست‌مدرن هم‌راه می‌گردد و

متفکرانی که به نام این مکتب فکری شناخته می‌شوند رویکرد نیچه‌ای را تدوام می‌بخشند. در این وضعیت، که به تعبیر بودریار «درهم‌تنیدگی سایه‌ها» خوانده می‌شود (بودریار ۱۳۹۳: ۱۲۲)، منظر خاص فوکو و نفی اخلاق از منظر گفتمان قدرت به معنی نفی حاجت به اخلاق عمومی تحت هر وصف (اعم از دائم یا موقت) است. فوکو متفکری است که نگاه نیچه به اراده قدرت را بسط می‌دهد و تفسیری تازه به الزامات اخلاقی را با تشریح عناصر تنبیهی و مراقبتی که نام تمدن و فرهنگ را یدک می‌کشند پایه‌گذاری می‌کند. اندیشه پست‌مدرن با اصل چشم‌اندازی که از نیچه وام گرفته است منکر حقیقت در مفهوم معرفت‌شناختی آن می‌شود و صرف دریافت سوژه انسانی را نفس الامر حقیقت تلقی می‌کند. باین حال، پست‌مدرن‌ها راه‌حلهایی هم برای زیستن در این جهان پیش‌نهاد داده‌اند. راه‌حل نیچه‌ای که بر مبنای ابرمرد است زیستن مشترک را به رسمیت نمی‌شناسد و به‌طور کلی اندیشه پست‌مدرن میل به آنارشیسم را در خود نهان دارد. باین وصف، می‌توان گفت که هرچند پست‌مدرن‌ها در نفی مبنای متافیزیکی با اخلاق موقت دکارتی هم‌راه‌اند، اما گزینه جای‌گزینشان از مرزهای اخلاق در مفهوم دکارتی عبور می‌کند. به این ترتیب، برخلاف دکارت که شک و اخلاق موقت را به‌نحو ایجابی پیوند داده است، در نظریه اخلاقی نیچه و فوکو با طغیان علیه اخلاق و توقف در وجوه سلبی آن مواجه می‌شویم. آنچه در پست‌مدرنیسم اخلاقی مشهود است نه تمکین از اصول موقت برای هم‌زیستی، بلکه گریز از انضباط جمعی و مصاف با اسطوره‌های حکم‌فرما و حکمت‌سازی است که به بیان نیچه - فوکو، انسان را مقهور خویش می‌سازند و هم‌زیستی را به‌عنوان یک شعار سطحی و اغواگر پیش‌روی بشر می‌نهند.

در نتیجه، با یادآوری تأکید دکارت بر مشرب رواقی «تقدم اصطلاح نفس بر تغییر جهان» و نیز اصرار او بر تبعیت از دیانت موروثی و گزینش بهترین رفتار از سبد عرف و اجتماع، تفاوت چشم‌گیر میان دو نظریه اخلاقی واضح است. اخلاق موقت دکارت برای منقطع‌نشدن فیلسوف نوآور از عرصه اجتماع تدارک دیده شده و هم‌چنین بر سلامت روان او در این سلوک فکری تأکید دارد، حال آن‌که اندیشه پست‌مدرن بر شک لایزال تکیه می‌زند و اخلاق سلبی - تهاجمی متناسب با دوام این شک را انشا می‌کند. آیا می‌توان با ورود به لایه‌های زیرین این دو متن خوانشی دیگر را از رابطه اندیشه و اخلاق ترسیم کرد؟ یا مدت این رابطه را فراخ‌تر یافت؟ در واقع، اگر نیچه و به تبع او فوکو از گفتمان قدرت سخن گفته‌اند و از همین منظر اخلاق موقت دکارتی را یک‌سره عبث و به‌سود همان گفتمان

اغواگر خوانده‌اند، آیا می‌توان ضمن تقویت موضع دکارت هم‌زمان به کاستن از سیطره قدرت بر اخلاق امید داشت؟ یا راهی برای دوام اخلاق (هرچند موقت) را پیش‌رو نهاد؟

۴. اسطوره و انضباط = بررسی رابطه اخلاق موقت دکارت با خوانش پست‌مدرن از اخلاق

تا این نقطه از تحلیل روابط میان دو مسلک اخلاقی، اخلاق موقت دکارت از حیث مبنا با پست‌مدرن‌ها هم‌سخن و از حیث پی‌آمد با موضع آن‌ها متفاوت است. به این قرار، اخلاقی که دکارت پیش‌رو نهاد است درحقیقت و در معنای دقیق کلمه حاوی یک سبک زندگی مبتنی بر دگرخواهی و مراعات منزلت دیگران، با حفظ حریم و تقویت شخصیت خویشتن، به‌علاوه رقم‌زدن زندگی در سایه تفکری عقلانی و اصیل با اوصاف یادشده بوده است؛ نکته‌ای که نزد پست‌مدرن‌ها به‌ندرت یافت می‌شود و مضامینی هم‌چون اراده قدرت، ابرمرد، و ... در تفکر نیچه در کنار گفتمان قدرت فوکو مجالی برای رسمیت «دیگری» در اخلاق باقی نمی‌گذارد. با این وضع، برتری عملی موضع دکارت بر پست‌مدرن‌ها می‌تواند مسلم باشد، از این حیث که در مرام موقت دکارتی حیات اخلاقی به‌بهای بحث فلسفی فراموش نمی‌شود و انسان در هر حال مشمول لطف و مدارای هم‌نوع خویش قرار دارد تا بدین ترتیب هر دو منزلت فردی و اجتماعی آدیان محفوظ بماند؛ ایده‌ای که با طغیان‌گری نابه‌هنگام نیچه‌ای به‌ندرت می‌توان سراغی از آن گرفت. بنابراین و با ملاحظه پی‌آمد مورد بحث، برتری رویکرد دکارتی بر تلقیات پست‌مدرن مسلم است، هرچند در مبنا و از حیث تعلیق شناخت از نفس واقعیت و حقیقت هر دو مرام با تفاوت در دامنه تردید بر حکم معرفتی مشترک تأکید دارند و به‌واقع این حکم نزد دکارت موقت است و نزد پست‌مدرن‌ها دائم. با این همه، نمی‌توان از مورد خاص فوکو و تقابلی که میان نظریه‌ری گاه رادیکال و عمل‌گرایی نسبتاً محافظه‌کار او نمایان است چشم پوشید، به‌نحوی که رورتی او را توصیف می‌کند:

فوکو، در اکثر اوقات، آن چیزی بود که شاید بتوان «شه‌سوار خودآیینی» اش نامید. او می‌خواست خویشتن خاص خویش را بیافریند، چنان‌که نیچه می‌خواست؛ اما برخلاف نیچه، او به هیچ‌کس دیگری اصرار نمی‌کرد که درگیر این تلاش شود. او فکر نمی‌کرد که همه انسان‌ها اخلاقاً مکلف‌اند آفرینش‌گران خویشتن خویش به‌سبک بودلر یا نیچه باشند ... اما فقط در اکثر اوقات. در مواقع دیگر، فوکو هویت اخلاقی اش را با

اخلاق موقت دکارت و تفسیر ... (علیرضا آرام و عاطفه سادات میرفاطمی) ۱۳

هویت فلسفی - اخلاقی‌اش درمی‌آمیزد ... در این مواقع، او هم‌چون نیچه جست‌وجوی شخصی‌اش در پی خودآیینی را به فضای عمومی جامعه فرامی‌افکند (رورتی ۱۳۹۷: ۲۷۳).

آیا می‌توان گفت آن وجه شخصی‌شده، غیرنیچه‌ای، و البته غالبی در اندیشه فوکو طنین دکارتی دارد؟ ضمن پاسخ مثبت، باید گفت که طبق توضیحات آتی این متن روزنه مشارکت بینامتنی میان گفتمان فوکویی و اخلاق موقت دکارتی از همین نقطه پدید آمده است. اما وجوهی از اندیشه فوکو که به مشرب نیچه وفادار مانده است چه‌طور؟ در وجه اخیر و تماماً نیچه‌ای مشرب اخلاقی فوکو، هشدار بودریار قابل توجه است که: «گفتمان فوکو نیز حقیقی‌تر از هر گفتمان دیگری نیست ... از این رو، گفتمان فوکو نه یک گفتمان حقیقت که گفتمانی اسطوره‌ای در اکیدترین وجه این واژه است» (بودریار ۱۳۹۳: ۱۶). به‌واقع، می‌توان گفت فوکو اصطلاحاً از چاله به چاه افتاده است و برای گریز از انضباط اخلاقی مدرن، یا در جهت فروکش کردن سیطره قدرت بر مناسبات فردی و اجتماعی، تمایل به نظم‌گریزی شدیداً ضدهنجار را انشا و بلکه تحکیم کرده است. از این رو، بودریار ضمن تأیید این انتساب به فوکو اندیشه او را به سبب خصلت عقل‌گریز، تحکمی، و تهاجمی آن، بیش از آن که متعهد به حقیقت (در معنایی متعارف و معادل تحکیم مدعیات با دلایل) بدانند، نوعی اسطوره‌سازی از خود می‌خواند. با این حال، نظر نهایی رورتی درباره فوکو حاوی همان برداشت باریک‌بینانه‌ای است که حاجت پیوسته پست‌مدرن‌ها از رعایت اخلاق را نشان می‌دهد: «فوکو چه خود می‌خواست چه نمی‌خواست، در میان دیگر خصایصی که داشت، شهروندی مفید برای کشوری دموکراتیک بود ... ای کاش او نیز با چنین توصیفی از خود بیش‌تر کنار می‌آمد» (رورتی ۱۳۹۷: ۲۷۹). در واقع، عطف به گفتمان و متون دکارت، باید به ورود دوباره اخلاق به مشرب فلسفی فوکو خوش‌آمد گفت. گویی فوکوی عبرت‌گرفته از سرنوشت نیچه، که دست‌آخر کارش به درمانگاه رسیده بود، نخواست از مرزهای حیات انسانی مشترک خارج شود و اخلاقی یک‌سره مخالف‌خوان را برای حیات اجتماعی‌اش برگزیند. حتی می‌توان ادعا کرد آسیب روحی این تک‌روی زیستی - اخلاقی نیز به اندازه‌ای فراگیر است که فوکو از پذیرش آن طفره رفته و به‌نحوی که رورتی او را توصیف می‌کند، به‌نحوی سربسته و مخفیانه در همان وضعیت، حکومت، و اجتماعی که به نقدشان کشانده بود زیسته است. با این وصف، می‌توان به‌استناد خوانش رورتی مجوزی را برای خوانش بینامتنی از اخلاق موقت دکارتی و اخلاق فوکویی یافت، به‌نحوی که مشرب

نیچه‌ای در میانه این دو متن - گفتار و به‌عنوان وجهی عبرت‌آموز از بی‌اعتنایی به اخلاق خودنمایی می‌کند، تا فوکو را به بازگشتی آرام به مسیر حیات و انضباط عمومی فراخواند؛ یعنی رعایت همان حداقل‌های زیست‌مشترک که در اخلاق موقت دکارت پیش‌نهاد شده بود.

فوکو در مقدمه کتاب *دیرینه‌شناسی دانش*، که این اثر را از جهاتی می‌توان بیان پخته‌تر همه تأملات فکری او دانست، می‌نویسد: «از من نپرسید که کیستم و به من نگوئید که همان بمان: این اخلاقیات احوال مدنی است و بر اوراق شناسایی مان حکم می‌راند. باشد که به‌هنگام نوشتن این اخلاقیات ما را آزاد بگذارد» (فوکو ۱۳۹۷: ۳۰)؛ اما در بازگشت به تفسیر رورتی، واقعیت زیست فوکویی نشان می‌دهد که این آزادی در مرز کلمات باقی می‌ماند و در مقام عمل نمی‌توان از مناسبات مدنی و اخلاق عمومی سر باز زد و اسطوره‌ای از آزادی مطلق را به نام اخلاق محقق ساخت. اگر نیچه در پایان حیات قدرت‌جوی خود در سرپناهی آمیخته با رندی و جنون امان یافته باشد، فوکو، به‌عنوان یک فیلسوف دانشگاهی و مقید به انضباط اجتماعی، از رجوع به درمانگاه سر باز زده است! با تکرار روابط بینامتنی، گویی متون دکارتی و تعهد او به رعایت اخلاق در هر حالت از تردید این هشدار را به متون فوکویی منتقل کرده‌اند که حیات اخلاقی، هرچند به‌عنوان یک تبصره و پیوستار، لازمه سرپاماندن هر گفتمان و دوام زندگی شرافت‌مندانه واضعان و پیروان آن است؛ به‌خصوص که متن و تجربه عملی نیچه نیز همین سرپناه را تجویز کرده است. قدرت، بدون پذیرش انضباط حیات جمعی و بدون رشد دادن به شخصیت فردی، به اسطوره‌ای ویران‌گر در جهت انقیاد انسان‌ها تبدیل خواهد بود؛ فاجعه‌ای که متون سه فیلسوف مطرح در این نوشتار در لایه‌های آشکار و پنهان خود بدان هشدار داده‌اند و یک‌دیگر را در جهت انعکاس آن تفسیر کرده‌اند.

رورتی نشان می‌دهد که فوکو، با وجود سخن‌گفتن از ساختار قدرت و نقش آن در اخلاق، در مقام عمل نمی‌تواند از اخلاق فاصله بگیرد. در واقع، این‌جا موضع عمل‌گرایانه رورتی با مشی عملی فوکو تأیید می‌شود. هم‌چنین، ناتمام‌ماندن حیات فلسفی نیچه و تبدیل آن به جنون باز هم مؤیدی است به سود تفسیر رورتی، که طبق آن زیست انفرادی و منفک از مناسبات عمومی محکوم به ناکامی است. از مجموع این‌ها دوراندیشی دکارت در افتراض اخلاق موقت را درمی‌یابیم؛ متونی که بعد از دکارت تدوین شده‌اند و همگی به‌نحوی پیدا و پنهان گواهی می‌دهند که رویکرد دکارتی به اخلاق موقت عملاً سودمند

بوده است، به نحوی که این سودمندی در رویکرد فوکو به اخلاق نیز تأثیر نهاده و درمورد نیچه نیز، اگر تأثیراتی نهاده بود، فلسفه اخلاق منقح‌تری از فیلسوف آلمانی نصیب اسلاف می‌گردید و چه بسا حیات شخصی او نیز با ثمره‌ای بهتر به پایان می‌رسید. بنابراین، جا دارد به تصدیق این حکم برسیم که: «هدف اخلاق موقت رهایی از پشیمانی است» (ریتر و دیگران ۱۳۹۴: ۱۳۳).

۵. نتیجه‌گیری

اخلاق موقت با فرض نبودن نظام متافیزیکی مفصل بیان شده است و از این جهت با برخی گرایش‌های فلسفی در جهان معاصر قابل تناظریابی است؛ به این معنا که وقتی طبق گرایش فلسفی پست‌مدرن مباحث فلسفی پایان‌ناپذیر تلقی می‌شوند، اخلاقی از نوع توصیه موقت دکارتی می‌تواند به‌عنوان علاج یا راه‌حل زندگی در وضعیت گرفتاری مداوم در تأملات فلسفی ترویج شود. در این نگرش، آنچه به حیات انسان تحت نام اخلاق وارد شود لزوماً محتاج به پشتوانه نظری پایدار نیست، بلکه کافی است بدون اتکا به یک فلسفه خاص به زندگی در سایه اخلاق رغبت نشان دهیم. در واقع، مطابق با راه‌کار موقت دکارت، با رعایت اخلاق همگانی می‌توان مسیر شک را بدون اختلال در نظم فردی و جمعی طی کرد؛ در حالی که نیچه اساساً چنین نظمی را به رسمیت نمی‌شناسد، فوکو هم به تفسیری که رورتنی او را شناسانده است در میانه این دو هنجار ایجابی - جمعی (دکارت) و سلبی - انفرادی (نیچه) جا مانده است، البته با گرایش عملی به رعایت هنجارهای عمومی.

عطف به پیوستگی اخلاق و زندگی انسان و در فرض فقدان یک نظام فلسفی بی‌نقص برای حیات فرد انسانی، هم‌چنان به اخلاق به‌عنوان یک قاعده هم‌زیست‌کننده نیازمندیم. اگر اخلاق نباشد، تعامل افراد به‌سامان نخواهد بود و ملاحظتی که لازمه یک زندگی خوش و کام‌یاب است میسر نخواهد شد. در واقع، این‌جا اخلاق به‌عنوان یک لازمه عملی در زندگی انسان ملاحظه می‌شود و قید موقت آن هم به‌معنای کاستن از ارزش اخلاق نیست، بلکه حیات اخلاقی با نظر به ضرورت آن توصیه و ترویج می‌شود، خواه با مبانی این اخلاق موافقت افتد یا درباره آن سکوت لازم باشد. این نوع خوانش عمل‌گرایانه از نظریه اخلاق موقت دکارت، ضمن همراه کردن فوکو، نیچه را در میانه مسیر می‌گذارد و البته از سرنوشت او به‌عبرت یاد می‌کند. در هر صورت، اخلاق برای ثبات شخصیتی و حیات اجتماعی انسان ضروری است و اخلاق موقت هم این ضرورت را از منظر تعلیق روش‌شناختی دکارت و

شک دستوری او تشخیص داده است؛ تشخیصی که هم‌چنان و در زمانه فلسفه‌های تردیدآفرین پست‌مدرن هم قابل توصیه است.

رابطه فوق میان زندگی و اخلاق را می‌توان به‌استناد متونی از دکارت، نیچه، و فوکو که در بحث از اخلاق به‌نحو بینامتنی در هم تنیده می‌شوند و شبکه‌ای متداخل از الزامات حیات اخلاقی را منعکس می‌کنند دریافت. در این تفسیر، با ملاحظه دلهره دکارت از تعلیق اخلاق در زمانه شک، آنچه را که در سلوک فکری نیچه و فوکو در حوزه اخلاق، به‌انضمام مشرب عملی آنان، اتفاق افتاده است نظاره می‌کنیم. در واقع، متن دکارت رویدادی متأخر را هشدار می‌دهد که در آن اخلاق قربانی ضعف بنیان متافیزیک شود و هم‌پای این بنای سترگ باستانی در کنج ویرانه نشیند. در واقع، ادغام متافیزیک و اخلاق در کلام نیچه و یک‌سره باطل خواندن این هردو به‌پای زیست ابرمردانه و قدرت‌آفرین را باید ادامه آن مسیری دانست که بی‌اعتنا به اخلاق، متافیزیک را هم فاقد استحکام نظری و فایده عملی یافته و هردو را سبب بردگی نوع بشر می‌یابد. این درحالی است که با تعهد به روش موقت دکارت در تداوم بخشیدن به حیات اخلاقی این وضعیت قابل پیش‌گیری بوده است، به این صورت که رعایت اخلاق به رد یا پذیرش نظامات متافیزیکی خرد و کلان وابسته نباشد. بر همین سیاق، متون دو فیلسوف متأخر نیز بابتی تازه را در فهم دلهره دکارتی فراهم می‌آورند و آنچه را که در سطح اولیه متن دکارت نمایان نیست حاضر می‌سازند. این رابطه دوسویه و تداخل نشانه‌ها در دو گفتمان یا دستگاه نشانه‌شناختی متفاوت نشان از اهمیت حیات اخلاقی در هر دو بستر فکری دارد. در واقع، حضور اخلاق، به‌عنوان جزء ضروری از دو گفتمان (یکی مدرنیته تازه‌وارد و جویای منزل یقین و دیگری اندیشه پست‌مدرن قانع به رواق خرده‌روایت‌ها) نشان می‌دهد که هردو به‌نحوی توأمان به اخلاق محتاج‌اند. البته با این تفاوت که حاجت شک دکارتی به اخلاق در متن و کلام او صراحت دارد، اما تفسیر اخلاق به‌عنوان تبصره ضروری و درحقیقت رکن بقای اندیشه پست‌مدرن در ساحت نظر و باقی‌ماندن اندیشمندانی با این افکار در میدان عمل با ارجاع به رابطه‌ای درهم‌تنیده و طی ارجاع متون به یک‌دیگر قابل درک است. باین‌وصف، باید تکرار کنیم که متن دکارتی و اخلاق موقت مصرح در آن نهیب آینده‌ای از نوع متون نیچه‌ای - فوکویی را در خود تنیده داد. با ارجاع چندلایه میان این متون می‌توان اهمیت زیست اخلاقی را که با هر درجه از تردید و احتمال سازگار و نهایتاً به‌سود حیات جمعی باشد بازشناخت؛ حیاتی که قید جمعی آن برای انسان مدنی بالطبع یک ضرورت است و حتی مقاومت در برابر قدرت‌ها و

گفتمان های مسلط نیز با اقناع عمومی و کُنش مشترکِ همین جامعه و جمع میسر خواهد شد. حفظ فردیت، درعین بازنهادن مسیر برای ترمیم معرفت و تقیّدِ هم‌زمان به اهداف جمعی حیات، از مسیر التفات به چشم‌انداز اخلاق موقت قابل تصدیق است.

کتاب‌نامه

- بودریار، ژان (۱۳۹۳)، *فوکو را فراموش کن*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- بهنیافر، مهدی (۱۳۹۸)، «معنای "موقت" در اخلاق موقت دکارت و بررسی انتقادی چند برداشت معاصر»، *حکمت و فلسفه*، س ۱۵، ش ۵۸، تابستان.
- دکارت، رنه (۱۳۸۴)، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.
- دکارت، رنه (۱۳۸۵)، *گفتار در روش راه بردن عقل (ضمیمه سیر حکمت در اروپا)*، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: نیلوفر.
- دکارت، رنه (۱۳۹۳)، *اعتراضات و پاسخ‌ها*، ترجمه و توضیح علی افضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- رورتی، ریچارد (۱۳۹۷)، *جستارهایی درباره‌ی هایدگر، دریدا، و دیگران*، ترجمه مرتضی نوری، تهران: شب‌خیز.
- ریتر، یوآخیم و دیگران (۱۳۹۴)، *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه، ج سوم: اخلاق*، ویراستار ترجمه: سیدمحمدرضا حسینی بهشتی و بهمن پازوکی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه فرهنگی - پژوهشی نوارغون.
- فوکو، میشل (۱۳۹۶)، *این یک چپ نیست*، ترجمه مانی حقیقی، تهران: نشر مرکز.
- فوکو، میشل (۱۳۹۷)، *دیرینه‌شناسی دانش*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۹)، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۴۰۰)، *الفاظ و اشیا*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: ماهی.
- لیوتار، ژان فرانسوا، (۱۳۹۴)، *وضعیت پست‌مدرن*، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: گام نو.
- نیچه، فردریش (۱۳۹۳)، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.
- نیچه، فردریش (۱۳۹۴)، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: خوارزمی.
- نیچه، فردریش (۱۳۹۶)، *غروب بت‌ها*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.

- Clarke, Desmond (2005), *Descartes's Theory of Mind*, Oxford University Press.
- Hoffman, Paul (2009), *Essays on Descartes*, Oxford University Press.
- McAfee, Noelle (2004), *Julia Kristeva*, Routledge.
- Reuter, Martina and Frans Svensson (eds.) (2019), *Mind, Body, and Morality, New Perspectives on Descartes and Spinoza*, Routledge.
- Skirry, Justin (2006), *Descartes and the Metaphysics of Human Nature*, Continuum.